



نیم‌نگاهی به یک سده سیاست خارجی افغانستان

داکتر فاروق انصاری^۱

چکیده

سیاست خارجی جدید افغانستان در عصر پادشاهی امان‌الله خان و پس از آن که استقلال سیاسی خویش را از انگلستان در سال ۱۹۱۹ به دست آورد، به میان آمد و در واقع، واژه دیپلماسی در این زمان معنا پیدا کرد؛ اما با خروج شاه امان‌الله خان از کشور، سیاست فعال خارجی افغانستان از کار افتاد. محمدنادر شاه و دو برادرش برای حفظ توازن در روابط افغانستان سعی نمودند. پس از جنگ جهانی دوم، در اوایل جنگ سرد، سیاست توأم با احتیاط خارجی تا عصر صدارت سردار محمدداود خان ادامه یافت و او که در شرایط پس از تولد پاکستان، پشتونستان‌خواهی را در رأس سیاست خارجی خویش قرار داده بود، به شوروی نزدیک شد و این در حالی بود که پاکستان نیز به آمریکا وابسته شده بود. سیاست خارجی افغانستان در دههٔ دموکراسی تلاش برای بازگرداندن توازن در روابط میان دو قدرت بود و زمانی که سردار محمدداود بار دیگر با کودتا قدرت را به دست گرفت، باز موضوع پشتونستان را در اولویت قرار داد و نزدیکی به شوروی را پی گرفت؛ اما در سال ۱۹۷۵ در سیاست خارجی خویش چرخش بزرگی به جانب غرب و متحدین آن به وجود آورد و سرانجام جانش را نیز بر سر این سیاست گذاشت. رژیم کودتایی سال ۱۳۵۷، افغانستان را در بلاک شرق قرار داد. دولت مجاهدین و طالبان را باید دورهٔ انزوای افغانستان تلقی کرد و زمانی که در سال ۲۰۰۱م، در نتیجهٔ توافق بن، دولت جدیدی روی کار آمد، افغانستان گسترده‌ترین روابط خارجی را برقرار نمود.

واژگان کلیدی: افغانستان، سیاست خارجی، شاه امان‌الله، محمود طرزی، محمدظاهر

شاه، سردار محمدداود.

۱. دکترای تاریخ، استاد دانشگاه و سرمحقق در آکادمی علوم افغانستان (E.mail:66ansari@gmail.com)

مقدمه

اگر سیاست خارجی را اصطلاحی مربوط به روابط بین‌الملل در دنیای مدرن بدانیم، در واقع عمر سیاست خارجی افغانستان نیز به پیش‌تر از یک‌صد سال نمی‌رسد؛ زیرا پیش از آن، اگر دوره دوم حکومت امیر شیرعلی خان را استثنا نماییم، از تدوین راه‌کاری برای تأمین منافع ملی در ورای سرحدات و یا دستگاهی که اهداف ملی را در بیرون از مرزهای کشور دنبال کند، خبری نیست؛ بنابراین، به‌رغم گستردگی روابط در بعد خارجی در افغانستان در ازمنه گذشته که آن‌هم به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی کشور در قلب آسیا و در مجاورت کشورهای مهم صورت گرفته، دیپلماسی و سیاست خارجی به‌معنای تعیین استراتژی برای حصول اهداف ملی از طریق شیوه‌های کارآمد تماس و ارتباط، پدیده جدیدی بوده و مربوط به دهه دوم قرن بیستم در افغانستان می‌شود؛ زیرا در عصر پادشاهی امان‌الله خان هم‌چنان‌که در بسیاری از مفاهیم، باورها و سنت‌ها تجدید نظر صورت گرفت و فی‌الواقع گفتمان جدیدی بر پایه نیشنلیزم افغانی، پان‌اسلامیزم ضد استعماری، مدرنیسم و لیبرالیزم سیاسی به میان آمد، در همان حال، در بعد طرح استراتژی و اهداف برای سیاست خارجی افغانستان نیز فرصت پیش آمد و افغانستان نیز در شرایط جدید روابط بین‌الملل، صاحب دستگاه دیپلماسی مدرن شد و به تدریج و آرام‌آرام رشد کرد و شکل و صورت کاملی به خود گرفت. هرچند سیاست خارجی عصر امان‌الله خان به دو علت: (۱) کسب استقلال و تبارز افغانستان به حیث واحد مستقل دولت-ملت در عرصه روابط بین‌الملل و (۲) سکان‌داری دستگاه نوپای دیپلماسی افغانستان توسط محمودیگ طرزی از امتیاز ویژه‌ای برخوردار بوده که بر روی هم در تکوین یک نهاد مستقل و یک سیاست مدرن کمک کرد؛ اما با این وصف، این دستاورد، پراقتدار باقی نماند و به جز دوره ده ساله ریاست جمهوری سردار محمدداود خان، متأسفانه در تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی کشور فعالیت زیادی به چشم نمی‌خورد.

فراز و فرود سیاست خارجی افغانستان در یک‌صد سال اخیر می‌تواند ما را با فرصت‌ها و چالش‌هایی آشنا سازد که در گذشته تاریخی برای کشور ما وجود داشته است و از جانب دیگر ما را با تأثیرگذاری سیاست خارجی بر سیاست و تحولات داخلی آگاه سازد؛ زیرا در افغانستان، برخلاف سایر نقاط جهان، اکثراً سیاست‌ها و پدیده‌های تاریخی داخلی آن متأثر از پیامد سیاست خارجی آن بوده است و بیش‌ترین دگرگونی‌ها و تحولات داخلی آن به خاطر ابعاد بیرونی و سیاست خارجی شکل گرفته است.

حائل قرار گرفتن افغانستان در میان دو قدرت روس و انگلیس در قرن نوزده به صورت کلی سیاست خارجی این کشور را تحت تأثیر قرار داد تا جایی که افغانستان در یک مقطع طولانی در قرن نوزده، فاقد سیاست خارجی است و اگر دوره کوتاه امیر شیرعلی خان را استثنا نمایم، در مجموع این کشور در تجرید و یک انزوای تحمیل شده از سوی دو قدرت مجاور (روس و انگلیس) قرار داشته است.

در عصر امیر حبیب‌الله خان (پدر امان‌الله) با آن‌که به دلیل وقوع جنگ جهانی اول فرصت مناسبی برای تغییر در این وضعیت پیش آمد؛ اما باز با حیل و ترفندهای سیاست‌بازان انگلیسی، امیر موصوف نتوانست که توفیقی به دست آورد و افغانستان هم‌چنان در چنبر سیاست استعماری گیر ماند و با امضای معاهده‌ای موسوم به «خال» در سال ۱۹۰۵م، باز آب به آسیاب استعمار انگلیس ریخت و تمام شرایط تحمیلی در عصر امیر عبدالرحمن خان اعاده گشت و میخ دیگری بر سیاست انزوای افغانستان کوبیده شد.

قتل امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۹۱۹م - صرف نظر از این‌که توسط چه کسی صورت گرفته باشد - نه تنها پایان یک دوره طولانی سیاست انزواطلبی و انزواگرایی شاهان و امرای افغانی بود؛ بلکه پایان یک دوره تسلط استعمار انگلیس بر سیاست خارجی افغانستان نیز بود.

۱. شاه امان‌الله و آغاز فصل جدید در سیاست خارجی

با آغاز پادشاهی شاه امان‌الله خان در سال ۱۹۱۹ م و اعلان استقلال توسط او، فصل جدیدی در سیاست خارجی افغانستان آغاز شد؛ فصلی که از نظر شکل و محتوا به کلی با ادوار پیش از خود تفاوت داشت.

نخست آن‌که به معنای دقیق کلمه، سیاست خارجی برای افغانستان به میان آمد و اولین بار در تاریخ سیاست خارجی کشور واژه دیپلماسی وارد ادبیات سیاسی افغانستان شد و در عرصه سیاست‌ورزی خارجی، کسانی چون شاه امان‌الله، محمودبیگ طرزی و محمودولی دروازی نقش ایفا نمودند؛ خط‌مشی کلی ریختند؛ تاکتیک سنجیدند؛ ارزیابی کردند و باز سیاست ورزیدند. حاصل چنین رفتاری در دستگاه نوپای دیپلماسی افغانستان حصول استقلال کامل افغانستان بود که با توجه به شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن روز به نظر ما بیش‌تر از طریق فعالیت‌های دیپلماتیک و اقدامات سنجیده در عرصه سیاست خارجی به دست آمد و دست‌آورد

پیش‌کسوتان عرصه سیاست خارجی مدرن افغانستان نظیر شاه امان‌الله، محمودبیگ طرزی و محمدولی دروازی بود.

انجام سه دور مذاکرات پیچیده با طرف‌های انگلیسی در راولپندی، منصوری و کابل طی سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱م و استفاده از اهرم‌های مختلف فشار داخلی و خارجی برای به دست آوردن امتیازات ضروری و از جمله استقلال را باید از بزرگ‌ترین موفقیت‌های دیپلماتیکی دستگاه نوپای افغانستان دانست.

در همان حال که دور اول مذاکرات میان افغان‌ها و انگلیس‌ها جریان داشت، حکومت امان‌الله سعی ورزید روابط خویش را با کشورهای دیگر قیام ساخته و انگلستان را در برابر عمل انجام‌شده قرار دهد. برای این هدف، محمدولی خان دروازی که پیش‌تر به‌عنوان سفیر در بخارا تعیین شده بود، همراه با یک هیأت وظیفه یافت تا به روسیه و سایر کشورها مسافرت کند. هیأت مذکور از بلژیک، فرانسه، انگلستان، کشورهای بالتیک، لهستان، ایتالیا و امریکا دیدار کرد و موفق شد که با فرانسه، ایتالیا و آلمان بین سال‌های ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش و ۱۹۲۲م/۱۳۰۱ش، روابط دیپلماتیکی برقرار نماید (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۲۹۰) و این امر باعث کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی برای افغانستان شد.

هم‌چنین، امان‌الله خان برای جلب دوستی امریکا هیأتی را به سرپرستی محمدولی دروازی در جولای ۱۹۲۱م، به واشنگتن اعزام نمود که هرچند به شناسایی افغانستان از سوی امریکا نینجامید و بنا به نوشته پاولادا به ایشان بی‌اعتنایی صورت گرفت (پاولادا، ۲۰۰۶: ۴۷)؛ اما سنگ‌بنای روابط برای بعدها گذاشته شد.

مهم‌ترین سیاست خارجی عصر امانی در روابط افغانستان با شوروی وقت به منصفه وقوع پیوست. شاه امان‌الله خان تنها چند هفته پس از آن‌که از پادشاه‌شدنش به نایب‌السلطنه هند اطلاع داد، مکتوبی را عنوانی لنین، رهبر وقت شوروی، نوشت (۷ اپریل ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش). هم‌چنین، در همین روز، محمود طرزی، وزیر خارجه افغانستان، نیز نامه‌ای را عنوانی «چیچرین»، کمیسار ملی امور خارجه روسیه، فرستاد و به این ترتیب، دولت افغانستان نخستین تلاش‌ها را به‌منظور نمایش استقلالش در روابط خارجی آغاز کرد. کمی بعد و پیش از آغاز جنگ سوم افغان و انگلیس، هیأتی را به ریاست محمدولی خان دروازی که مرکب از میرزامحمد خان یفتلی، عبدالرحمن خان



لودین، فیض محمد خان زکریا، محمدگل مومند و چند تن دیگر بود، به جانب تاشکند و مسکو فرستاد و باز مکتوبی را عنوانی لنین نگاشت (۲۱ اپریل ۱۹۱۹م) و بر آزادی و استقلال افغانستان تأکید نمود (پوپلزایی، ۱۳۷۹: ۱۶۱).

لنین حدود یک ماه پس، به هر دو مکتوب امیر امان‌الله خان پاسخ داد (۲۲ می ۱۹۱۹م/ثور ۱۲۹۸ش) و طی آن اعلان استقلال توسط امان‌الله را تصدیق نمود و حتی قدمی فراتر نهاد و ادعای گذشته دولت تزاری روس به خاک افغانستان و ایران بر اساس قرارداد ۱۹۰۷م را محکوم کرد و از حکومت امان‌الله خان به‌عنوان یک نیروی ضد استعماری و امپریالیستی در منطقه تمجید نمود (صیقل، ۱۳۹۴: ۱۵۴).

به این ترتیب، رژیم جدید شوروی که در همین زمان در آسیای مرکزی با خیزش‌های اسلامی مواجه بود، خواست تا با قیام ساختن مناسبات با افغانستان اسلامی، مسلمانان جهان را قانع سازد که رژیم بلشویکی دشمن مسلمانان نیست.

بنابراین، می‌توان دانست ناگزیری‌هایی که رژیم کمونیست شوروی را به برقراری روابط با افغانستان - که در این عصر پایگاه ضد انگلیس شمرده می‌شد - وامی‌داشت، یکی آن‌که می‌توانستند از این طریق در خاموش ساختن قیام‌های اسلامی آسیای میانه مستمسکی به دست آورند و چهره ضد اسلامی‌شان را بیوشانند و از جانب دیگر تماس‌ها با افغانستان می‌توانست بریتانیا را از خطر فزاینده نفوذ قدرت نوظهور شوروی بهراساند؛ قدرتی که از طریق انتشار اندیشه کمونیستی در افغانستان و هند می‌توانست منافع انگلیس در منطقه را به چالش بکشد (صیقل، ۱۳۹۴: ۱۵۳-۱۵۴).

در هر حال، در ساحة فعالیت‌های دیپلماتیکی پس از ورود هیأت افغانی به ریاست دروازی به تاشکند و انجام مذاکرات میان هیأت مذکور و هیأت روسی، به ریاست الکساندر براوین، تلاش‌های دیپلماتیکی متوقف نماند و محمودولی خان دروازی در اکتوبر ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش، به مسکو رسید و روز ۱۴ اکتوبر با لنین دیدار و ملاقات نمود. در همین دیدار، دروازی خواستار کمک شوروی برای رهایی از قید امپریالیزم گردید. لنین نیز در همین دیدار از حضور هیأت افغانی در مسکو اظهار خوشی نمود (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۸: ۲۱۶).

روس‌ها تا این مرحله از اقدامات و تلاش‌های دیپلماتیکی افغان‌ها راضی به نظر می‌رسیدند؛

اما تا این لحظه حاضر به امضای قراردادی که در اثر آن تعهداتی را متقبل شوند، نبودند؛ زیرا از یک سو می‌خواستند رژیم جدید روسیه را بر بریتانیا به رسمیت بشناسانند و این کار جز از طریق حصول اعتماد و حسن تفاهم میان روسیه و بریتانیا امکان نداشت و از جانب دیگر، انتظار می‌کشیدند تا سیاست امان‌الله در قبال پیشروی روس‌ها در آسیای میانه را بدانند. روی این ملحوظ با وجود آن‌که در مکتوب مؤرخ ۲۷ مارچ ۱۹۱۹م، به افغانستان از لغو قراردادهای استعماری گذشته خبر دادند؛ ولی معاهده استعماری ۱۸۸۵م درباره اشغال پنجده را ملغاً نساختند (سید رسول، ۱۳۷۷: ۵۸-۶۰). با این حال، براوین، اولین سفیر روسیه، به تاریخ ۲۱ آگوست وارد کابل شد و روز چهارم دسامبر ۱۹۱۹م با امان‌الله خان ملاقات کرد و نامه لنین را که در آن ایجاد یک مرکز تبلیغاتی در کابل تقاضا شده بود، تسلیم وی نمود. پادشاه افغانستان جواب مثبت نداد و فرمود که در این مورد فکر خواهد کرد. پس از اندک زمانی براوین از کار برکنار و بعدها در جنوری ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش در غزنی به شکل مرموزی به قتل رسید (سید رسول، ۱۳۷۷: ۶۱)؛ اما در عوض وی «یاکوف زاخاوریچ سوریتس» (YZ.surits) در اکتوبر ۱۹۱۹م به‌عنوان سفیر در کابل انتخاب شد.

سفیر جدید در جنوری ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش، به کابل رسید و مذاکراتش با کابل را بر سر امضای یک معاهده آغاز کرد و بالاخره در ۲۸ فبروری ۱۹۲۱م/ دهم حوت ۱۲۹۹ش، میان دو طرف معاهده‌ای به امضا رسید که ۱۲ فقره داشت و علی‌الظاهر به نفع افغانستان معلوم می‌شد؛ اما در واقع منفعتی برای افغانستان دربرنداشت؛ زیرا در عمل مورد اجرا و احترام قرار نگرفت. فرض مثال بر اساس فقرات هفت، هشت و نه ظاهراً روس‌ها از خود چهره ضد استعماری نشان داده و «استقلال و آزادی حقیقی دولت بخارا و خیبوه را» به رسمیت می‌شناسند (نایب‌خیل، ۱۳۸۷: ۷۲)؛ اما در کنار آن، شرط گذاشتند به «هر طرز حکومتی که به موافق خواهش ملل آن‌ها باشد» این آزادی را قبول می‌نمایند. در عمل مشاهده شد که قشون سرخ شوروی مناطق مذکور را اشغال نمودند و «فیض‌الله خواجه» را که از عوامل مشهور کمونیزم بود، به قدرت رسانیدند و بعداً اعلام داشتند که «حکومت بخارا حاضر است در چوکات اتحاد جماهیر شوروی باقی بماند» (سید رسول، ۱۳۷۷: ۶۷).

سید میرعالم خان، امیر بخارا، با چندین تن از وزرا و حدود هشتاد هزار نفر از مسلمانان تاجیک، ازبک، ترکمن و قرقیز به افغانستان فرار کرد (بهار ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش) و به مسلمانان

دیگری که پیش‌تر در اثر حملات بلشویک‌ها به افغانستان پناه آورده بودند، پیوست (حصیقل، ۱۳۹۴: ۱۵۹). در مورد ناحیه پنجاه و سایر سرزمین‌ها نیز از خدعه کار گرفتند؛ زیرا بر اساس فقره نهم، دولت روس پذیرفت که «زمین‌های واقع در منطقه سرحدی را که در قرن گذشته متعلق افغانستان بوده است، به افغانستان تسلیم کند»؛ اما با افزودن عبارت «با مراعات اساس عدل و انصاف و خواهش آزادانه ملی که در آن زمین‌ها سکنی دارند» (نایب‌خیل، ۱۳۸۷: ۷۲) راه را برای دوام اشغال زمین‌های مزبور باز گذاشتند و حاضر نشدند که پنجاه و سایر مناطق مرزی را به افغانستان پسپارند.

حمایت امیر امان‌الله و حکومت کابل از مجاهدین مسلمان آسیای میانه که روس‌ها آنان را باسهمه‌چی می‌نامیدند، به روابط دو کشور جنبه جدیدی بخشید و در چنین شرایطی روس‌ها بر خاک افغانستان تجاوز نمودند (۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش) و جزیره کوچک «درقد» رادر رودخانه آمو که حدود ۱۶۰ کیلومتر مربع مساحت داشت و حدود یک هزار مجاهد از یک از آن به حیث پایگاه مبارزاتی‌شان استفاده می‌نمودند، اشغال کردند تا در ازای رهایی آن از دولت افغانستان امتیازی به دست آورند (سید رسول، ۱۳۷۷: ۷۱). هرچند در نتیجه واکنش شدید مردم و حلقه‌های سیاسی افغانستان، روس‌ها عساکرشان را از جزیره مذکور عقب کشیدند؛ اما با ادامه مذاکرات طرفین، «معاهده بی‌طرفی و عدم تجاوز متقابله بین دولت علیه افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» به دست آمد که هفت ماده داشت و بر اساس آن:

«طرفین علیه متعاهدین اعتراف متقابل به حقوق حکمرانی و تمامیت ملکیت خودشان نموده، متعهد می‌باشند که از هرگونه مداخلت مسلح و غیر مسلح در امور داخلی طرف دیگر پرهیز بنمایند و نیز با یک دولت یا چند دولت ثالث که بر علیه دولت عاقد دیگر اقدام و مداخلت نماید، قطعاً شرکت و مساعدت نمی‌کنند و طرفین متعاهدین در خاک خود تأسیس و فعالیت دسته‌جات و نیز به کارروایی اشخاص علی‌حده که به ضرر طرف متعاهد دیگر باشد و یا برای خلع اصول دولتی طرف متعاهد دیگر اقدامات ورزند و یا عملیات برخلاف سلامتی تمامیت ملکیت طرف متعاهد دیگر می‌کنند و یا تحشیرات و جمع‌آوری قوای مسلح بر علیه طرف متعاهد دیگر بنمایند، اجازه نمی‌دهند و ایشان را ممنوع از عملیات می‌دارند.» (نایب‌خیل، ۱۳۸۷: ۷۶-۷۷).

امیر امان‌الله خان در طول سفر اروپایی خویش به تاریخ ۳ می ۱۹۲۸م/ثور ۱۳۰۷ش، به روسیه

رسید و از سوی مقامات روس از جمله کالینین (Kalinin)، رئیس جمهور وقت روسیه، (رئیس کمیته اجرائیه مرکزی) مورد استقبال قرار گرفت.

جدا از دید و بازدیدهای شاه امان‌الله خان با بزرگان و مقامات روس، وی در مجموع در این سفر توانست که چهار عراده تراکتور، دو دستگاه تانک جنگی و دو فروند طیاره را به دست آورد؛ اما آخرین کمک روس‌ها با امان‌الله زمانی بود که مخالفان وی (حبیب‌الله کلکانی) کابل را در محاصره خویش درآورده بودند و امان‌الله خان فامیل خود را به قندهار منتقل کرده بود. در چنین اوضاع و احوالی، ستارک (Stark) با امان‌الله خان در تماس شد و معاهده‌ای را با او در ۲۱ دسامبر به امضا رسانید که بر اساس آن، روس‌ها می‌بایست ۱۶ فروند طیاره با پرزه‌جات و تعداد زیادی توپ به افغانستان می‌دادند. طیارات مذکور تا ۸ فبروری ۱۹۲۹م/۱۳۰۸ش، ارسال شد؛ اما به علت وسعت مخالفت‌ها و شورش‌ها سودی نبخشید و شاه امان‌الله خان نیز ناگزیر تخت کابل را رها کرد و به قندهار نزد فامیلش رفت.

۲. سیاست خارجی افغانستان پس از شاه امان‌الله خان

پس از خروج شاه امان‌الله خان و روی کار آمدن رژیم جدید، به رهبری حبیب‌الله کلکانی، سیاست فعال و کارآمد خارجی افغانستان از کار افتاد تا جایی که می‌توان گفت اصلاً سیاستی در عرصه خارجی وجود نداشت و هرچند در این زمان هیچ سفارتخانه‌ای مسدود نشد؛ اما در عین حال هیچ کشوری رژیم امیر حبیب‌الله کلکانی را به رسمیت نشناخت (غوث، ۱۳۷۸: ۶۴).

انگلیس‌ها سیاست انتظار و احتیاط را برگزیدند؛ انتظار می‌کشیدند تا دوره عبوری بی‌نظمی و آشوب ناشی از فروپاشی مرکزیت در افغانستان سپری شود که خود حدس می‌زدند دو سال به درازا خواهد کشید (آدمک، ۱۳۸۴: ۲۴۹) و احتیاط از آن جهت که نمی‌خواستند در افکار عمومی متهم به براندازی رژیم امانی و حمایت از حکومت جدید شوند و در ضمن کشورهای رقیب، به‌خصوص شوروی، نتوانند از خلأ ایجادشده به نفع خویش سود ببرند؛ زیرا به نظر انگلیس‌ها حکومت کلکانی حیثیت دوره انتقال را داشت.

در این حال، سفارت شوروی در کابل باز بود و کارکنان روسی در نیروی هوایی افغانستان هم‌چنان مشغول بودند؛ اما سیاست آن کشور در قبال رژیم جدید در آغاز، به دلیل اختلافی که در مسکو بر سر ماهیت حکومت کلکانی وجود داشت، چندان روشن نبود؛ زیرا در حالی که

کومیترون و O.G.P.U (پولیس مخفی روسیه) تصمیم داشت که از رژیم جدید کابل حمایت نماید که به عقیده ایشان از میان مردم برخاسته بود و قدرتش منشأ دهقانی داشت، کمیساری امور خارجه آن کشور طرفدار حمایت از امان‌الله خان و یا عنایت‌الله بود؛ زیرا به نظر ایشان، حبیب‌الله کلکانی در حقیقت دست‌نشانده بریتانیا بود که برای احیای اقتدار فتودالی و به‌منظور استعمارکردن افغانستان روی کار آمده و امکان داشت به‌عنوان یک تاجیک در حمایت از باسماچی‌ها خطری برای آسیای مرکزی نیز ایجاد کند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۴۴-۳۴۵). مطبوعات شوروی نیز در مخالفت با حبیب‌الله کلکانی مطالبی را به نشر سپردند.

با سرنگونی رژیم کلکانی، محمدنادر شاه که دستی در اداره و سیاست کشور داشت، کوشید تا توازن در سیاست خارجی را اعاده نماید و در چنین شرایطی هردو قدرت بزرگ همسایه (شوروی و هند انگلیسی) نیز به دلیل اشتغال در تحولات داخلی‌شان اشتیاق چندانی به مداخله در سایر کشورها، از جمله افغانستان، نشان نمی‌دادند (صیقل، ۱۳۹۴: ۲۲۱) و این را می‌توان در زمره خوش‌چانسی‌های رژیم جدید نادری دانست. محمدنادر شاه نیز نکوشید تا علی‌الظاهر سیاست بی‌طرفی سستی و حفظ توازن در روابط میان روس و انگلیس مخدوش شود و بنابراین از همان آغاز پادشاهی خواست‌های اساسی بریتانیا را در نظر داشت و حتی‌المقدور در زمینه رفع نگرانی‌های آن‌ها تلاش ورزید؛ مثلاً رژیم نادری با دست‌برداشتن از ادعاهای سرحدی، خط دیورند را به‌عنوان مرز بین‌المللی افغانستان با هند برتانوی به رسمیت شناخت (صیقل، ۱۳۹۴: ۲۲۶) و محمدعزیز خان برادرش را به صفت نماینده به لندن فرستاد و در ماه می ۱۹۳۰م، محمدنادر خان معاهده سال ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش و قرارداد ۱۹۲۳م/۱۳۰۲ش را با انگلیس‌ها تأیید نمود و نیز از اقوام وزیری، افریدی و محسود که بر ضد انگلیس‌ها شورش به راه انداخته بودند، خود را دور نگه داشت.

با آن‌که انگلستان اولین کشوری نبود که رژیم جدید را به رسمیت شناخت؛ اما در ۱۴ نوامبر ۱۹۲۹م، سکرتر خارجه دولت بریتانیا، «اترهدرسن»، به فیض‌محمد خان اطلاع داد که «بریتانیا حکومت به‌وجودآمده از سوی اعلی‌حضرت محمدنادر شاه را به رسمیت می‌شناسد.» (آدمک، ۱۳۸۴: ۲۸۵). در ۱۲ جنوری ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش، سردار شاه‌ولی خان، برادرشاه، به‌عنوان سفیر به لندن رسید و سفیر جدید بریتانیا در افغانستان، «سر ریچارد مکوناچی» و دیگر اعضای سفارت نیز در ماه می ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش، وارد کابل شدند (آدمک، ۱۳۸۴: ۳۸۶). مکوناچی با محمدنادر

شاه سابقه‌آشنایی نیز داشت و قبلاً در کُرم ایفای وظیفه نموده بود.

در عرصه روابط با شوروی نیز رژیم جدید که فاقد خصلت‌های تندروانه اسلامی حبیب‌الله کلکانی بود، مواد پیمان‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۶ با شوروی وقت را محترم شمرد و بر بی‌طرفی و عدم تعرض بر خاک‌های یکدیگر صحنه گذاشت و نیز بر منع هرگونه فعالیت خصمانه گروه‌های غیر مسئول در داخل این کشورها تأکید ورزید. محمدنادر شاه با توسل به این شرط معاهده، از قبول هرگونه همکاری سنتی با مسلمانان آسیای مرکزی خودداری نمود و بخارا را به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر شوروی سابق به رسمیت شناخت. وی هم‌چنین هر نوع کمک به افراد باسماچی را رد کرد و سربازان افغانی به دستور شاه‌محمود خان، برادر شاه، باسماچی‌ها را خلع سلاح کردند و از افغانستان اخراج‌شان نمودند (آرنی، ۱۳۷۶: ۳۱؛ صیقل، ۱۳۹۴: ۲۲۷). در مقابل، شوروی که نگران نزدیکی افغانستان به انگلیس بود، در عین حال اولین کشوری بود که رژیم جدید را به رسمیت شناخت و حکومت نادرشاه از آن استقبال نمود و هنگامی که «لئونید استارک»، سفیر روسیه، به کابل بازگشت، به رسم احترام، ۴۱ توپ شادیانه برای پذیرایی از او شلیک کردند. وی در زمان آشوب‌های داخلی از کابل به شوروی رفته بود (آدمک، ۱۳۸۴: ۲۸۴).

پس از مرگ نادرشاه در روزگار حکمرانی محمدظاهر شاه، برادران محمدنادر، محمدهاشم خان و شاه‌محمودخان، که فی‌الواقع اداره‌کنندگان اصلی سیاست خارجی افغانستان به حساب می‌آمدند، در روابط دیپلماتیکی خویش دست از احتیاط برنداشتند. محمدهاشم خان صدراعظم توازن روابط افغانستان با شوروی وقت و بریتانیا را حفظ کرد و در عین حال روابط نزدیکی را با ترکیه، ایران و کشورهای اسلامی برقرار نمود و تلاش نمود تا کمک‌های کشورهای صنعتی اروپایی را برای مدرن‌ساختن زیربنای کشور به دست آورد (غوث، ۱۳۷۸: ۷۳). در زمان صدارت همین صدراعظم، افغانستان عضو جامعه ملل شد (۱۹۳۴م) و نیز عضویت در پیمان سعدآباد را پذیرفت (۱۹۳۷م) و در کنار کشورهای ایران، ترکیه و عراق قرار گرفت و به این ترتیب، در تاریخ سیاست خارجی افغانستان، پس از وقایع و حوادث سال‌های پرتنش، گامی در جهت خروج از انزوا و مشارکت در پیمان‌های فراهشوری برداشته شد. در افغانستان این پیمان به‌عنوان نمونه‌ای از وحدت اسلامی یا پان‌اسلامیزم و فرصتی برای همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی در میان کشورهای اسلامی توصیف شد و نیز این اطمینان را به میان آورد که پس از این ترکیه و ایران از شاه امان‌الله مخلوع و هوادارانش پشتیبانی نخواهند نمود و نیز خاک‌شان را

به‌عنوان پایگاه عملیاتی علیه حکومت خانواده مصاحبان، در اختیار امیر امان‌الله خان قرار نخواهد داد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۶۳).

بنابراین، در یک جمع‌بندی کلی، صدراعظم محمدهاشم خان «سیاست بی‌طرفی مداوم و غیر فعالی را تا بدان حد که اصول بی‌طرفی و رعایت نظم و قانون در افغانستان صدمه نیند و منافع یک کشور خارجی بر کشور خارجی دیگر ترجیح داده نشود، رعایت کند و تعادل قدرت بین روسیه و انگلستان را در نظر داشته باشد. وی که به‌طور طبیعی از کمونیسم و آنچه به افکار کمونیستی مربوط شود نفرت داشت، ثابت ساخت که در زمینه تحکیم روابط با خارجی‌ها از هوش و ذکاوت کافی بهره‌مند است» (صیقل، ۱۳۹۴: ۲۳۵).

به‌رغم اعمال سیاست خارجی این‌چنینی، جنگ جهانی دوم افغانستان را در موقعیت دشواری قرار داد؛ زیرا از یک‌سو اهمیت یافتن موقعیت سیاسی و جغرافیایی افغانستان برای آغاز عملیات علیه منافع بریتانیا در هند (غوث، ۱۳۷۸: ۷۶) و از جانب دیگر به‌دست‌آمدن شواهدی دال بر نفوذ آلمان و ایتالیا در نوار سرحدی دیورند و حتی جذب شماری از سران قبایل توسط آن‌ها (غوث، ۱۳۷۸: ۷۷) و در عین حال تلاش آلمان‌ها برای اتحاد با ترکیه، ایران و افغانستان به‌منظور به‌خطر افکندن تفوق انگلیس‌ها در منطقه (صیقل، ۱۳۹۴: ۲۳۵) شرایط سختی را برای افغانستان به وجود آورد؛ به‌خصوص آن‌که بعضی از مقامات در کابل با آلمان‌ها سرگرم مذاکرات بودند و می‌خواستند افغانستان به نفع آلمان وارد جنگ شود (غوث، ۱۳۷۸: ۸۱). در چنین اوضاع و شرایطی، محمدهاشم خان با فراخواندن لویه‌جرگه‌ای در ۵ نوامبر ۱۹۴۱، افغانستان را از مواجه‌شدن با سرنوشت شبیه به ایران (که با نقض بی‌طرفی از سوی شوروی و بریتانیا در اگوست ۱۹۴۱ به اشغال درآمد) نجات داد و با اعلان سیاست بی‌طرفی افغانستان، در واقع به اراده و فشار روس و انگلیس تن در داد و «فیصله کرد شرایطی فراهم شود تا آلمان‌ها، ایتالیایی‌ها و جاپانی‌های مقیم افغانستان بتوانند در امن و امان دوباره به کشورشان برگردند» (صیقل، ۱۳۹۴: ۲۳۶).

پس از این فیصله بود که ۱۸۰ نفر آلمانی و ۸ نفر ایتالیایی کابل را ترک کردند و از طریق پشاور، کراچی و بصره به ترکیه و از آن‌جا به کشورهایشان مراجعت کردند و فقط دو فامیل آلمانی که ظاهراً با حکومت نازی مشکل داشتند، در پشاور تقاضای پناهندگی نمودند و از رفتن به کشور خویش ابا ورزیدند (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۶۴۵). به این ترتیب، سیاست افغانستان در جنگ

جهانی دوم به مانند جنگ جهانی اول پی‌ریزی شد و افغانستان از گزند خطرات و صدماتی که ممکن بود از ناحیه در نظر نگرفتن بی‌طرفی متوجه‌اش شود، مصون ماند.

با استعفای محمدهاشم خان و روی کار آمدن شاه‌محمود خان که فضای باز سیاسی در داخل کشور با ابتکار وی پدید آمد و به همین علت لقب «پدر دموکراسی افغانستان» را گرفت؛ ولی در سیاست خارجی تغییر محسوسی ظاهر نشد؛ متنها به دلیل اتمام جنگ جهانی دوم و فروپاشی قدرت بزرگ استعماری انگلیس و ظهور قدرت جدیدی به نام آمریکا ایجاب می‌نمود که توسعه روابط با قدرت مذکور و نیز شوروی وقت که به حیث فاتح جنگ شمرده می‌شد، انجام پذیرد.

امریکا که در جریان جنگ، روابط مستقیم و دیپلماتیکی را با افغانستان برقرار کرده و در ۶ جون ۱۹۴۲ با گشودن سفارت در کابل «کار نیلس فان ایچ اینگرت» را به‌عنوان نخستین وزیر مختار خود به کابل فرستاده بود (غوث، ۱۳۷۸: ۸۴) در فضای خلأ قدرتی که در پی خروج بریتانیا از منطقه در سال ۱۹۴۷ و ایجاد دو کشور هند و پاکستان به میان آمد، تلاش داشت تا این خلأ را از طریق برقراری روابط تنگاتنگ با پاکستان، ایران و ترکیه به سرعت پر کند و جای بریتانیا را در مناطق نفت‌خیز خلیج فارس و جنوب آسیا بگیرد (صیقل، ۱۳۹۴: ۲۶۱) و همین امر، موجب حساسیت و واکنش قدرت فاتح دیگر - روسیه شوروی - شد و در نتیجه در فضای رقابت قدرت‌ها و جنگ سردی که به وجود آمد، افغانستان مجبور بود تا با احتیاط پیش‌تر، سیاست خارجی خود را تنظیم نماید و این کشور باز از ترس واکنش یکی از طرف‌ها سیاست بی‌طرفی را اتخاذ کرد و از شرکت در پیمان‌ها ابا ورزید (غوث، ۱۳۷۸: ۸۷)؛ اما مشکل تعیین سرنوشت پشتون‌های آن طرف خط دیورند که بعد از ایجاد کشوری به نام پاکستان بر سیاست خارجی افغانستان فشار وارد می‌کرد، زمانی صورت حادی به خود گرفت که سردار محمدداود در سال ۱۹۵۳ میلادی، صدارت عظمی را به دست آورد و وی در اولین بیانیه رادیویی خویش از آزادی پشتونستان نام برد و آن را به‌عنوان محور اصلی سیاست‌های دولت خود قرار داد.

منازعه و اختلاف بر سر پشتونستان میان افغانستان و پاکستان، به‌خصوص در سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ م/۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ ش، آسیب‌ها و خسارات بس‌مهمی برای افغانستان محاط به خشکه بارآورد؛ خصوصاً قطع روابط میان دو کشور در سال ۱۹۶۱ م/۱۳۴۰ ش، افغانستان را از یگانه راه مواصلاتی با دریای آزاد (بندر کراچی) محروم ساخت و به این ترتیب، سردار محمدداود خان مجبور شد به جانب کرملین دست استمداد دراز کند و این موضوع سبب وابستگی بیش‌تر

افغانستان به شوروی وقت گردید (کشکی، ۱۳۷۷: ۱۵).

آمریکا که در آغاز موقف بی‌طرفی اختیار کرده بود، در قضیه پشتونستان از پاکستان حمایت کرد؛ زیرا پاکستانی‌ها آمریکا را متقاعد کردند که این کشور (پاکستان) می‌تواند محل مناسبی برای افکار و طرح‌های غربی باشد که به زعم ایشان در بین هند چپ‌گرا و افغانستان عقب‌مانده با آینده نامعلوم واقع شده بود و این در حالی بود که تلاش‌های افغانستان برای جلب حمایت آمریکا نیز نتیجه دلخواه کابل را نداد و پافشاری بر مسئله پشتونستان موجب ناراحتی و رنجش آن کشور شد (غوٹ، ۱۳۷۸: ۱۰۱-۱۰۲)؛ بنابراین، آمریکا که در صدد یافتن متحدی مطمئن برای جلوگیری از نفوذ شوروی و کمونیزم در جنوب آسیا بود، پاکستان را به‌عنوان دولتی مورد اعتماد و اتکا برگزید و به تسلیح آن پرداخت و این امر بیش از پیش افغانستان را به شوروی نزدیک ساخت (صیقل، ۱۳۹۴: ۲۶۴).

با سفر خروشچف، رهبر شوروی، در مارچ ۱۹۶۰م/۱۳۳۹ش به کابل، رشته‌های وابستگی افغانستان به آن کشور مستحکم‌تر شد؛ به این ترتیب، افغانستان در عصر صدارت سردار محمدداود خان اگر از یک‌سو به جانب شوروی گرایید، در همان حال بر سر موضوع پشتونستان با پاکستان در خصومت قرار گرفت و همین امر، افغانستان محاط به خشکه را تا پرت‌گاه افلاس و سقوط کشانید و همین موضوع علت اصلی استعفاى او در سال ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش، شمرده می‌شود (کشکی، ۱۳۷۷: ۳۴).

بنیاد اندیشه

در دههٔ دموکراسی که از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ به درازا کشید و طی آن پنج صدراعظم روی کار آمدند، در مجموع تلاش صورت گرفت تا سیاست خارجی کشور که در نتیجه اقدامات روزگار صدارت سردار محمدداود موازنهٔ خویش را از دست داده و بیش‌تر به جانب شوروی وقت میلان یافته بود، به جایگاه اصلی و سستی‌اش که حفظ توازن در روابط با قدرت‌های بزرگ و روابط دوستانه با همسایگان بود، بازگردد (Encyclopaedia of Afghanistan, 2002: 200)؛ اما با کودتای سردار محمدداود در سال ۱۹۷۳ و تأسیس نظام جمهوری، فصل جدیدی در نظام سیاسی افغانستان گشوده شد. یک روز پس از کودتا یک مقام وزارت خارجهٔ کشور، سفیران کشورهای خارج مقیم کابل را احضار نمود و از آنان خواست که از حکومت‌های خویش بخواهند تا رژیم جدید را به رسمیت بشناسند (غوٹ، ۱۳۷۸: ۱۴۱).

سردار محمدداود هم‌چنین در نخستین بیانیه‌اش بر سیاست خارجی بی‌طرفی افغانستان تأکید کرد و سعی نمود چهره مستقلی از خود به نمایش بگذارد. وی این سیاست جدید را چنین توصیف کرد: «افغانستان در امور خارجی خویش سیاست بی‌طرفی را حفظ کرده و در پیمان‌های نظامی اشتراک نمی‌کند... پروگرام ترتیب‌شده ما به‌خاطر اهداف ملی چنان است که خواست‌های مادی و معنوی مردم را برآورده سازد. این خواست‌ها بیش از هر چیزی به یک صلح جهانی احتیاج دارد... قضیه پشتونستان یک حقیقت انکارناپذیر است. آرزومندیم با دانستن این حقیقت و حسن نظر هردو جانب، این مسئله روزی مطابق آمال و اهداف مردمان پشتون و رهبران آن‌ها از راه دوستی و مصالحه به یک حل و فصل شرافت‌مندانه برسد.» (غوث، ۱۳۷۸: ۱۴۴-۱۴۵).

چنان‌که مشاهده می‌شود، موضوع اختلافش با پاکستان بر سر موضوع پشتونستان را یک واقعیت مسلم و بدون تردید می‌داند و سردار، آشکارا حمایت خود از آزادی پشتونستان را تکرار کرد؛ بنابراین، به نظر عبدالصمد غوث، از دیپلمات‌های آن روز افغانستان، سردار محمدداود به خاطر دست‌یابی به انکشاف در مسائل اجتماعی و سیاسی کشور، حل موضوع پشتونستان را در اولویت قرار داد.

با وصف چنین اظهارات و تمایلاتی که از سوی سردار محمدداود وجود داشت، به گفته ویلیام پیز (William piez)، کارشناس نظامی و سیاسی در سفارت امریکا، «افغانستان یک کشور بی‌طرف اما با نفوذ بسیار زیاد کمونیست‌ها به حساب می‌آمد. نمایندگان افغانستان در سازمان ملل در هر مسئله از موضع شوروی به‌صورت کامل حمایت نموده و از نظر تحلیل‌گران امریکایی هر زمان که موضوع مهم مطرح می‌شد، افغانستان هم‌چون یک اسب رام، شوروی را دنبال می‌نمود.» (اندیشه، ۱۳۹۶: ۱۲۲).

این نوع سیاست تا حوالی سال ۱۹۷۵م، ادامه یافت؛ اما در این سال به دلایل خارجی و داخلی کوشش به عمل آمد تا نوعی چرخش در سیاست خارجی افغانستان به میان آید. محمدداود در همین زمان تصمیم گرفت تا به همکاری خویش با پرچمی‌های طرفدار مسکو که در کمک به ایشان قدرت را به دست آورده بود، پایان دهد (آدمک، ۱۳۸۴: ۷۲-۷۱) و از جانب دیگر به خاطر اجرای پلان انکشافی هفت‌ساله (۱۹۷۶-۱۹۸۳) خویش که به سه بیلیون و ۸۵۰ میلیون دالر امریکایی ضرورت داشت و شوروی فقط پرداخت ۵۷۰ میلیون دالر آن را قبول کرده بود، به‌خصوص به کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس و شرق میانه و دیگر متحدین غربی رجوع نمود

(صیقل، ۱۳۹۴: ۳۶۵-۳۶۴). کشورهای یادشده، و به‌خصوص ایران و پاکستان، به حیث متحدین غرب در منطقه که از نفوذ شوروی وقت در رژیم داود دل‌خوشی نداشتند، از این سیاست سردار استقبال کردند و به‌ویژه شاه ایران به محمداود خان وعده کمک دو بیلیون دالری داد (آدمک، ۱۳۸۴: ۷۲) و به این ترتیب، وی برای تغییر بزرگ در سیاست خارجی خویش آماده شد.

سفر هنری کیسنجر، وزیرخارجۀ امریکا، به کابل در سال ۱۹۷۶م، بیش از پیش حساسیت مسکو را که از نزدیک‌شدن رئیس‌جمهور محمداود به ایران و غرب خشمگین بود، به دنبال داشت و زمانی که در سال ۱۹۷۷م، در طی سفر دوم داود به مسکو، گفت‌وگوهای تندی میان مقامات کرملین و او صورت گرفت، آتش خشم برژنف زبانه کشید (آدمک، ۱۳۸۴: ۷۳-۷۲) و در واقع از همین زمان پروژه سرنگونی سردار محمداود توسط طرفداران شوروی وقت کلید خورد (طنین، ۱۳۸۴: ۲۰۲-۲۰۱).

با سرنگونی نظام جمهوری سردار محمداود خان تغییر کلی در سیاست خارجی افغانستان به وجود آمد و رژیم خلقی تره‌کی اصول سیاست خارجی خویش را بر محور همکاری‌های بین‌المللی، همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم انسلاک قرار داد (اندیشه، ۱۳۹۶: ۹۸): اما در عمل کودتای سال ۱۳۵۷، افغانستان را در کمپ کمونیزم قرار داد و رژیم جدید علی‌رغم ادعای استقلال، در بلاک شرق قرار گرفت و مناسبات و تعاملاتی را با کشورهایمانند آلمان شرقی، بلغارستان، چکسلواکیا، یوگسلاویا و مجارستان به وجود آورد و کشورهای مزبور با اشاره شوروی کمک‌های قابل توجهی را در اختیار رژیم قرار دادند.

پایان حکومت حزب دموکراتیک طرفدار شوروی در سال ۱۹۹۲م، در حقیقت پایان سیاست خارجی افغانستان نیز بود و با وقوع جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی، موجودیت دولت ملی از بین رفت و برای یک دهه افغانستان گرفتار جنگ خونین قدرت میان احزاب و گروه‌های اسلام‌گرا شد و سپس با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بی‌میلی غرب و به‌ویژه امریکا به تحولات افغانستان، این کشور به حال خود واگذار شد تا آن‌جا که در دوره تسلط طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶م) تنها سه کشور پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، رژیم طالبان را به رسمیت می‌شناختند (شفایی، ۱۳۹۶: ۹۴-۹۳).

دوره انزوای نسبتاً طولانی افغانستان درست زمانی به پایان رسید که در اواخر سال ۲۰۰۱

میلادی، اداره طالبان توسط امریکا از بین رفت و پس از یک دوره مذاکرات طولانی در بن در پنجم دسامبر ۲۰۰۱، توافقاتی میان طرف‌های چهارگانه افغانی (گروه روم، گروه پیشاور، گروه قبرس و گروه جبهه متحد) به امضا رسید که در نتیجه آن دولتی روی کار آمد که از حمایت وسیع جامعه جهانی برخوردار بود.

در شرایط جدید افغانستان، حسب ماده ۸ قانون اساسی، دولت موظف به پی‌ریزی سیاست خارجی بر اساس استقلال، منافع ملی، تمامیت ارضی، عدم مداخله و حسن همجواری، احترام متقابل و حقوق برابر شد (قانون اساسی: ماده ۸)؛ سپس در دوره ریاست جمهوری حامد کرزی، داکتر سپتنا دست‌کم به لحاظ تئوریک یازده محور را به‌عنوان خطوط اساسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان در هشت می ۲۰۰۸م، اعلام داشت (رحمانی و حسینی، ۱۳۹۱: ۸۴-۸۲)؛ اما آنچه دست‌آورد مرحله جدید سیاست خارجی افغانستان پس از انزوله در عمل پنداشته می‌شود، به دلیل «نبود ساختارهای کارآمد در حوزه سیاست خارجی و ناآگاهی نسبت به چگونگی پیشبرد سیاست خارجی از نظرگاه نیروی انسانی» (رحمانی و حسینی، ۱۳۹۱: ۸۱)، متأسفانه بسیار مثبت نیست و آنچه را توقع می‌رفت، به بار نیاورده است.

در تداوم سیاست‌ورزی در حوزه سیاست خارجی، رئیس‌جمهور غنی در مشور تحول و تداوم و هم‌چنین در دوران ریاست جمهوری خود از پنج حلقه سیاست خارجی نام برده است. این امر نشان می‌دهد که سیاست خارجی به‌سوی اصول‌مند شدن و اولویت‌محوری حرکت نموده است. وزیر خارجه، آقای صلاح‌الدین ربانی، نیز در پارلمان کشور در هنگام کسب رأی اعتماد، به تحقق اصول پنج حلقه سیاست خارجی تأکید نمود. با وجود این، تحقق آن‌ها در سیاست خارجی به دلیل چالش‌های متعدد، چشم‌گیر نبوده است.

نتیجه‌گیری

نتیجه آن‌که افغانستان با توجه به موقعیت بسیار مهم خویش در قلب آسیا و در همسایگی کشورهای بسیار مهم، از یک‌سو به دلیل مشترکات بسیار زیاد تمدنی و فرهنگی از روابط بس‌طولانی و حتی قرن‌ها قبل از میلاد با کشورها و تمدن‌های همسایه برخوردار بوده و از سوی دیگر موازی با مشترکات و پیوندها از همان آغاز با انواع مشکلات، تضادها و چالش‌های تاریخی نیز مواجه بوده است و این هر دو مورد ایجاب می‌نموده است تا این کشور در کنار روابط

گسترده‌اش، از سیاست خارجی حساب‌شده و تنظیم‌یافته‌ای نیز بهره‌مند باشد؛ اما مطالعه تاریخ روابط خارجی و سیاست خارجی کشور افغانستان نشان می‌دهد که به استثنای دوره کوتاه امیر شیرعلی خان، دست‌کم تا طلوع دولت امانی چنین نبوده است و با وجود الزامات و ضرورت‌های موجود برای طرح یک استراتژی مدون مبتنی بر داده‌های علم سیاست و روابط بین‌الملل و با نظر به لزوم حضور و فعالیت یک دستگاه دیپلماسی برنامه‌ریز و با پشتوانه قوی علمی و بهره‌مند از مطالعات آکادمیک در عرصه روابط بین‌الملل، با دريغ و افسوس که چنین نشده است و همین باعث دشواری‌ها و چالش‌های فراوان داخلی نیز شده است.

بنابراین، نتیجه نخست پژوهش حاضر، آشکارشدن این موضوع است که سیاست خارجی افغانستان در یک‌صد سال اخیر، به استثنای مقاطعی، از استراتژی مدرن و مبتنی بر نظریه‌های صاحب‌نظران و اندیشمندان سیاست خارجی و یا حداقل اصحاب نظر و دانش در روابط بین‌الملل برخوردار نبوده و چون چنین بوده است و فاقد پشتوانه علمی، نتیجتاً در محیط بین‌المللی نیز توفیق چندانی نداشته است.

نکته دیگر آن‌که مطالعه ریشه‌ای بخشی از مشکلات، چالش‌ها و دشواری‌های امروز نشان می‌دهد که بخش مهم دشواری‌ها و چالش‌های مزبور نتیجه ایفای نقشی بوده است که سیاست‌گذاران سیاست خارجی در تاریخ یک‌صد سال گذشته و به‌ویژه در هنگام تجزیه شبه‌قاره هند و تولد کشوری به نام پاکستان، جنگ سرد و رقابت‌های منطقه‌ای میان دو قدرت شوروی و آمریکا بازی کردند، و هنوز کشور و ملت افغانستان تاوان سیاست‌هایی را می‌پردازد که در آن مقاطع از سوی دستگاه دیپلماسی و یا رهبران تأثیرگذار بر تصامیم سیاست خارجی افغانستان، در پیش گرفته شد.

طرح داکتر محمدشرف غنی در زمان کمپاین انتخاباتی‌اش در حوزه سیاست خارجی و پیشنهاد ۵ حلقه به ترتیب اولویت برای سیاست خارجی کشور - که شامل حلقه اول همسایگان، حلقه دوم جهان اسلام، حلقه سوم آمریکا، اروپا و کشورهای کمک‌کننده به افغانستان، حلقه چهارم کشورهای جنوب‌شرق آسیا و حلقه پنجم سازمان‌های بین‌المللی می‌شد - بارقه امیددی لاقبل به لحاظ تئوریک در حوزه دیپلماسی افغانستان بود؛ اما نتیجه عملی این نقشه راه نسبتاً جامع دیپلماتیکی نیز به دلایلی چندان موفق و فروزان نبود و به نظر یکی از اهل رشته «فقر علمی و نبود تئوری و دید روشن سیاسی در زمینه، به علاوه دیگر عوامل، موجب شد که هم‌چنان سیاست خارجی کشور در حالت معلق و انفعالی باقی بماند.» (سجادی، ۱۳۹۷: ۴۱۱) و ما

امیدواریم که سیاست خارجی کشور در اوضاع و احوال فعلی جهانی که امکانات دست‌یابی به تحصیل علوم از راه دور و نزدیک فراهم آمده است، دست‌کم با گماردن دیپلمات‌های متخصص و آشنا و آگاه با فوت و فن دیپلماسی نوین جهانی، چهره علمی و عملی معقول و منطقی پیدا کند؛ هرچند در آشفته‌بازار سیاسی کنونی به این مهم نیز چندان نمی‌توان امیدوار بود.

منابع:

۱. آدمک، لردویک (۱۳۸۴)، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه فاضل صاحب‌زاده، پاریس، انتشارات پاییز.
 ۲. آرنی، جورج (۱۳۷۶)، افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ترجمه یوسف علمی و حبیب‌الرحمن هاله، پشاور، کانون ترجمه آثار جهاد افغان، چاپ دوم.
 ۳. لدیشه، نصیر احمد (۱۳۹۶)، بی‌طرفی در سیاست خارجی افغانستان، فصلنامه اندیشه معاصر، سال سوم، شماره ۹.
 ۴. پاولادا، لیون و لیلیا پاولادا (۲۰۰۶)، کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده (۱۸۲۸-۱۹۷۳م)، ترجمه صفدر پنجشیری، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت خارجه.
 ۵. رحمانی عقیده، نرگس و عباس حسینی (۱۳۹۱)، پس از انزوا: بررسی سیاست خارجی افغانستان پس‌اطالبان، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک.
 ۶. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷)، سیاست خارجی افغانستان، کابل، دانشگاه خاتم‌النبین.
 ۷. سید رسول (۱۳۷۷)، نگاهی به عهد سلطنت امانی، پشاور، انتشارات میوند، چاپ دوم.
 ۸. شفیعی، امان‌الله (۱۳۹۶)، بجایگاه سیاست خارجی در سیاست‌ورزی افغانستان معاصر، فصلنامه اندیشه معاصر، سال سوم، شماره ۹.
 ۹. صیقل، امین (۱۳۹۴)، افغانستان معاصر، ترجمه محمدنعم محمدی، کابل، انتشارات سعید.
 ۱۰. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، انتشارات عرفان، چاپ دوم.
 ۱۱. غوث، عبدالصمد (۱۳۷۸)، سقوط افغانستان، ترجمه یونس ساکایی، پشاور، نشر دانش.
 ۱۲. فرهنگ، میر محمدصدیق (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، مشهد، انتشارات درخشش.
 ۱۳. کشکی، صباح‌الدین (۱۳۷۷)، دهه قانون اساسی، پشاور، انتشارات میوند، چاپ سوم.
 ۱۴. گروهی از نویسندگان (۱۳۸۸)، تأسیس دیپلماسی مدرن افغانستان، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک افغانستان.
 ۱۵. گریگوریان، وارثان (۱۳۸۸)، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی علمی کرمانی، تهران، انتشارات عرفان.
 ۱۶. نایب‌خیل، عتیق‌الله (۱۳۸۷)، قراردادهای افغانستان، کابل، انتشارات میوند، چاپ دوم.
 ۱۷. وکیلی پولزایی، عزیزالدین (۱۳۷۹)، سفرهای غازی امان‌الله شاه، پشاور، انتشارات میوند.
18. Encyclopaedia of Afghanistan, (2002) Edited by Bajpai and S. ram, New Delhi, Anmol publications, Vol.3.